

## خیام

از باده هود تکبر از سرها کم  
ابلیس اگر باده خوردی یکدم  
وز باده شود کشاده بند محکم  
کردی دو هزار سجده پیش ادم

## ترجمه

تقل الراح تکبر الوری  
لوفاق ابلیس المدام مرة  
وهی تجل مشکلات العالم  
اتی بالفی سجدة لادم

## خیام

گویند مر انکسان که با پرهیزند  
ما بامی و معشوقه از اینم مدام  
زانسان که بمیرند چنان برخیزند  
باشد که بحشرمان چنان انگیزند

## ترجمه

يقول المتقون قد استحيى  
لذا اخترت الحبيبة والحميا  
على ما كنت في هذى الحياة  
لا حشر هكذا بعد الممات

## خیام

ای باده خوشگوار در جام بهی  
هر کس که ز تو خورد امانش ندمی  
بر پای خورد تمام بند و گرمی  
تا گوهر او بر کف دستش نهمی

## ترجمه

يا خمر ما احلاك ووسط زجاجة  
لا تمهلين من احتساک هنيئة  
تالله انت عقال عقل التعاسى  
حتى تاتي بي كنه للناس

## لطیفه غیبی

دنباله شماره ۶ - ۷

این حدیثیم چه خوش آمد که سحر که میگفت \* بر در میکده \* بادف و نی نغمه سائی  
گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد \* اه اگر از بی امروز بود فردائی  
چنانچه سابقا معلوم شد میکده \* مقام عشق است و ترسا انکه  
هنوز انانیت بکلی از او مسلوب نشده \* و اتینیت در پیکاه خاطر می

جلوه گر باعد میفرماید که این سخن مرا خوش آمد که ان مرد که بترتبه کمال خود ترشیده می گفت که اگر مسلمانی ازین قبیل است که مخافظ و سایر صورت پرستان دارند او از امروز که به مقتضای یوم تبلی السرایر بطون ظهور یابد و بازار قیامت قائم شود چه قفاه بصیر بغیر از نقدی که در دارالعیار اخلاص بسکه حقیقت مسکوک شده باشد نگیرد زیرا که او حقیقت ظلمت است و این ها کوچه کردهان شهرستان مجازند و تجاران متاع ظاهر ارائی و صاحبان دینار مغشوش و رونق افزایان دکان تلیس

فردا که بیشکاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل برمجاز کرد و لفظ اگر که موهم شک در روز قیامت است با آنکه لسان الغیب بلکه هیچ مسلمانی شک در وقوع ندارد از قبیل تنزیل علم نازل منزله جاهلست چه ظاهر پرستان که مدار علمشان برمجاز و ظاهر است گوئیا منکر روزی اند که نقد و قلب اعمال دران میشود چنانچه بالفرض کسی ایدای پدر خود را کند باو خطاب میکند و میگوید که اگر این پدر تست باو چنین مکن با آنکه شک در ابوت او نیست و این فنی است از فنون بلاغت و اینکه میگویند که لسان الغیب بیت ماقبل مقطع را نگفته بود بعد از آنکه بر او اعتراض کردند بیت سابق را که از زبان ترسا باشد باو ملحق ساخت و جبهی ندارد و نظیر این گفتگوست شعر شیخ نظامی ره

چو بر دیار زند تیغ بلارک \* بهامی کاو گوید کیف حالک  
کسی اعتراض کرد که بحسب قاعده نحو بعد از کیف باید که حالک مضموم باشد درینصورت قافیه فوت میشود شیخ نظامی در جواب فرمود که کاو نحو نمیداند مقصود از شرح این غزل این بود که سراسر این غزل می و معشوق و دف و نی و امثال این الفاظ است و تکتی هیچ شوخ طبع فطن هرگاه دانست که چنین الفاظی بر

معانی خسیسه متعارف محمول نیست اگر صاحب انصاف باشد زبان  
 طعن نمی توان گشود و هر چند در دیوان بلاغت مشهور لسان -  
 الغیب از این نحو کلام باشد بر معنی عالی حمل میتوان نمود قال  
 امیرالمؤمنین علیه السلام لا تظن بكلمة خرجت من أخيك شفواً و  
 انت تجدوا لها للخیر من محملاً والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و با -  
 طناً و مصلياً علی محمد و اله الطاهرین المعصومین نامح این نسخه  
 شریفه گوید در يك نسخه قدیم خطی مینویسد این شرح ترا جناب  
 مؤلف رحمه الله علیه در جاهیه تالیف بیان فرموده اند بر متیمان  
 اثار اهل بیت علیهم السلام مخفی نیست که مذهب حق چنانچه از  
 کلام اصحاب عصمت مستفاد میشود اینست که مذهب معتزله مثل  
 مذهب اشعری باطل است چه مذهب حق اینست که لا جبر و لا  
 تفویض بل امرین الاخرین پس همه چیز بقضا و قدر الهی است لا  
 يتحرك شيئاً الا بقضاء الله و قدره و نیز در کافی مذکور است که لا  
 يكون شيئاً الا ما شاء الله و اراد و قدر و قضی و قال ابو عبدالله علیه  
 السلام امر الله و لم يشاء و تشاء و لم يأمر امر ابليس ان يبجد الادم  
 و يشاء ان لا يسجد و لو شاء لسجد و نهى ادم ان اكل الشجرة و  
 يشاء ان ياكل منها و لو لم يشاء ما ياكل

و ازین قبیل احادیث از عترت طاهره بسیار است اما چون مشیت  
 و اراده و قضا و قدر حتمی نیست منافی اعتقاد عبد نیست پس آنچه  
 لسان الغیب که بقضا و قدر الهی مرکاه معصومین فرموده باشند لسان  
 النیب که از متیمان اثار ایشان است چه قصور دارد اگر بگوید همه چیز  
 بقضا و قدر خداست با آنکه صوفی مرکاه بغير يك وجود و يك موجود  
 که ذات حق است جل شأنه قائل نباشند چگونه بقاعلیت غیر حق  
 قائل شود و این مذهب اشعری نیست منه رحمه الله علیه شعر ۶۵ متن

برو ای زاهد و دموت نکنم سوی بهشت

که خدا روز ازل زاهد بهشتم نسرعت

آنکه بدبخفی نماند که مرا از نبودن اهل بهشت نه اینست که از اهل  
دوزخ باشد چه بمؤمن کریمه انه لایاس من روح الله الا القوم الکافرون  
را توفیق از جناب احدیت کفر است بلکه مراد اینکه اهل اللهم نه از اهل  
بهشت و نه از اهل دوزخ که الدنیا حرام علی اهل الاخره والاخره  
حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله و عبادت از جهت  
محببت نیکنم و در لوح تقدیر که عبارت از علم الهی است مرا نوشته  
است که بواسطه بهشت عبادت کنم بلکه عبادت من محض رضای خداست  
و کما قال امیر المؤمنین علیه السلام ما عبدتک طمعا فی جنتک و لا خوفا  
من عقابک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و لسان القیب در مقطع  
افزل تصریح باین معنی فرموده.

حافظ الطیف حق ار با تو عنایت دارد باش فارغ زغم دوزخ و شادی بهشت  
و در جای دیگر فرموده

شاق یارم مرا با کفر و با ایمان چه کار

تشنه زدم مرا با وصل و با هجران چه کار

چونکه اندر هر دو عالم یار میباید مرا

با بهشت و دوزخ و با حور و بارضوان چکار

باز جای دیگر فرموده است

کنای گوی تو از هشت خاند مستغنی است

اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است

شعر ۶۶ - گر رنج بیشت ایدوگر راحت ای حکیم

نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

یعنی اگر صحت و مرض و فقر و غنا و امثال این امور که اختیاری

عبد نیست عارض تو شود بمخلوقی نسبت مکن که زمام این امور در

قبضه قدرت دیگریست و این مستلزم آن نیست که افعال اختیاریه عبد

از مقوله امور تکلیفیه مثل صوم و صلوة و کفر و ایمان و ترک شرب

خمر و زنا اختیاری عبد نباشد و تخصیص خطاب بحکم از اینجهت

است که همه کس را قوت دریافت این معنی نیست و مشعر است باینکه وقتی شخص حکیم است که حقیقت امر را چنین دریابد که رنج و راحت مستند بصاحب کار خانه است چنانچه ایه کریمه و آن تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله و آن تصبهم سیئه یقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله دلالت بر آن دارد پس هر چیز که از این دست واقع میشود مین مصلحت است چه هرگاه فاعل مطلق حکیم علی- الاطلاق باشد هر چیز که بفعل امد از رنج و راحت یعنی غیر افعال اختیاری که مکلف به است بی حکمت و مصلحتی نخواهد بود و در یافت این مسئله چنانچه هست موجب نجات از مهالك اند و خلاصی از ورطه نامالیمات طبع است چنانچه از یکی از اکابر پرسیدند که چه حال داری گفت از من خوشحال تر که خواهد بود که صباح که بر میخیزم جمیع اجزاء عالم از افلاك و عناصر و گردش افتاب و ماه و اختران و جمیع جزئیات عالم بر وفق مراد من است مقصودش اینکه آنچه واقع میشود من بدان راضیم و همانرا مراد خود می دانم

مثنوی

ناخوش او خوش بود بر جان من      جان فدای یار دلرنجان من  
 نالم و ترسم که او باور کند      روز ترحم جور را کمتر کند  
 عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد      ای عجب من عاشق این مرد و ضد  
 و امثال این رنج و راحت که عارض بندگان میشود هر چند  
 حکمت ان ظاهر نباشد اما خفای حکمت دلالت بر عدم حکمت نمیکند  
 چه بعضی علوم و اسرار است که مخصوص جناب اقدس الهی راست  
 چنانچه کریمه و عنده علم الساعة الی اخر الایه وال بر- این معنی است  
 و لسان الغیب نیز اشاره فرموده

با صبا در چمن لایله سحر می گفتیم  
 که هیدان که اند این همه خونین کفنان

گفت حافظ من و تو محرم این رازت ایمن  
 از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان  
 ۶۷- کناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ  
 تو در مقام ادب کوش و گو کناه من است  
 بدانکه مذهب در افعال اختیاریه عبد باختلاف بسیاری که در  
 آن شده بیه قول میشود :

یکی مذهب معتزله که عبد را در افعال حسنه و سیئه مستقل می  
 دانند دویم مذهب اشعری است که معجور میداند و میگویند که خالق  
 افعال خداست و کاسب عباد است

سوم مذهب امامیه است که لاجبر و لاتفویض بل امرین الامرین  
 و چنانچه اعتزال تشیع را لازم ندارد مثل صاحب کشف و ابن ابی  
 الحدید که با کمال تسنن معتزلیند اشعریه تسنن را لازم ندارند چه  
 مدار تشیع و تسنن بر این است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 را خلیفه بلا فصل جناب سید کائنات صلوات الله و سلامه علیه مقترض  
 الطاعه میداند بنص صریح چنانچه در کریمه انما ولیکم الله و رسوله  
 واقع است او را شیعه میداند و اگر بدعوی اجماع چنانچه جمهور  
 مخالفین میگویند یا به بیعت چنانچه صاحب مواقف میگوید نه بنص  
 ابو بکر را خلیفه میداند او را سنی می دانند پس ممکن است که  
 شیعه در يك مسئله که افعال عبد مستند بجناب احدیت باشد تابع  
 اشعری باشد و از این بیت و امثال آن استدلال بر تسنن لسان القیب  
 نمیتوان کرد خصوصاً هر گاه صاحب این کلام باشد که مؤکد بسو کند  
 ساخته

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم

یعنی غلام غامم و سو کند میخورم

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش

پیوسته در حمایت لطف اله باش

انرا که دوستی علی نیست کافر است

کو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

امروز زنده ام بولای تو یا علی

فردا بروح پاک امامان کواه باش

درین دو سه بیت بحديث صحيح حب علی حسنة لا یضر معها  
سینه و بغض علی سیئه لاتنفع معها حسنة اظهار اثنا عشریت نموده  
زیرا که هر کسی از فرقه محقه امامیه رضوان الله علیهم که با امامت  
حضرت امام رضا علیه السلام قائل است البته با امامت جمیع ائمه  
معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین قائلست و اثنا عشری  
است چنانچه در بیان افضلیت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام از  
زیارت حضرت امام حسین علیه السلام وجه اوجه همین است چه زیارت  
حضرت امام رضا علیه السلام بعنوان امانت از خواص شیعه اثنا عشریه  
است و زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را جمیع فرق اعم از  
شیعه و غیر شیعه میکنند

بیت

هم مذهب ما ست زان سپهر است بلند

یعنی فلك البروج اثنا عشری است

دیگر آنچه دلالت بر تشیع لسان الغیب دارد این شعر است

گر تشنه فیض رحمتی ای حافظ سرچشمه ان ز ساقی کوثر پرس

چه مخالفین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را سرچشمه

فیض نمی داند و زعم سنی این است که سرچشمه فیض امی

بکر است و جواب دیگر آنکه هرگاه لسان الغیب مذهب اثنا عشریه

داشته باشد که نه جبر است و نه تفویض پس مراد اینکه گناه باختیار

ما نبوده یعنی مستقل در این عمل نبودیم چنانچه معتزله میگویند نه

اینکه مجبور بودیم که از نفی اختیار استقلال بجبر نیرسد چه واسطه

میان جبر و اختیار با استقلال هست که نه جبر و تفویض باشد هر چند

معنی لاجبر و لا تفویض چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام بیان

فرموده اند منافی اختیار در حقیقت نیست دیگر آنکه سالک هر گاه در مداومت عبادت سنتی بمرتبه رسد که ولی شود یعنی حق تعالی متولی امور او گردد چنانچه در حدیث لایزال یقرب العبد الی بالتواقل حتی احبته فاذا حبیته كنت سمعه الذی یسمع بها و بصره الذی یبصر بها و زجله الذی یمشی بها و یده الذی یبطش بها و بی یسمع و بی یصر و بی یمشی و بی یبطش و ایه کریمه و مارمیت اذ رمیت دلالت دارد استبعاد ندارد که مظهر افعال الهی عود پس هرگاه فاعل دیگری باشد او را اختیاری نیست بلکه نزد محققین چنانچه گذشت غیر حق موجودی نیست اما فعل حق تعالی گناه نمی باشد و انرا که گناه خوانده از بابت شهادت بگناه است بحسب ظاهر مثل خرق سفینه نوح و قتل صبی که از حضرت خضر علیه السلام صادر شد بلکه اصوب اینست که گفته شود که هر گاه بعضی آیات و احادیث بحسب ظاهر موافق مذهب مخالف باشد و بقرینه دیگر آیات و احادیث ماول باشد یا آنکه حق تعالی قدرتش قاهر و غالب بر اتیان کلامی است که نص در مقصود باشد و همچنین معصوم علیه السلام که خطا در اقوال و افعال او نیست چه استبعاد وارد که بنده عاجز غیر معصوم مثل حافظ کلامی تاویل طلب از او صادر شده باشد خصوصاً در زمان تقیه که اهل کلام را ضرور میشود تکلم بکلامی که از روی تقیه باشد اما ایاتی که بحسب ظاهر مؤید مخالفت و بمضمون القران یفسر بعضها بعضا ماول است مثل والله خالق کل شیئی و کریمه قل کل من عند الله و غیرها و احادیث و از ان جمله است این دو حدیث که در کتاب کافی است که بعد از کتاب الله احق کتب است اول از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام منقولست و ترجمه اش این است که فرمودند حق تعالی امر کرد نخواست و خواست و امر نکرد امر کرد ابلیس را بسجده ادم و خواست که سجده نکند و اگر خواستی که سجده کند هر اینه سجده میکرد و نهی ادم نمود از خوردن شجره و خواست که از ان بخورد و اگر نخواستی نمیخورد

دوم. حدیث قدسی که در آن کتاب واقع است من خدائیم که نیست خدائی بغیر از من خالق خیر و شر خوشا حال کسی که من خیر بردست او جاری ساختم و وای بر کسی که من شر را بردست او جاری گردانیدم وای بر آنکس که بگوید که ان چرا چنین شد و این چنان شد پس چنانچه این احادیث مأول است بقریه آحادیت دیگر کلام عرفا هم نیز بقریه کلامهای دیگر از ایشان مأول است مخفی نماند که ارباب عرفان حدیث لایزال یتقرب العبد الی بالنوافل را از باب قرب نوافل میدانند وایه مارمیت اذرمیت را از قبیل قرب فرایض یعنی بسبب مداومت نوافل بمرتبه بی بصر و بی یسمع و بی یحسی و بی یبطش میرسد که حقیقت فاعل عبد است و باعانت خدائیت و در ایه کریمه که قرب فرایض خوانند چنانچه دال بر آنست که از مداومت فرایض خالصاً مخلصاً باین مرتبه میرسد که خدا متولی امور او میشود میگویند فاعل حق است و عبد الت فعل حق است چنانچه مارمیت اذرمیت دلالت بر اینمعنی دارد

گر چه قران از لب پیغمبر است هر که گوید حق نکت او کافر است  
سنگ ریزه سوی خصم انداخت راست مظهر او باشد ورامیش خداست  
مارمیت اذرمیت راست دان هر چه دارد جان بود از جان و جان  
و توجیه دیگر آنکه بنا بر مشرب عرفا کائنات مظهر و مجلای  
حقیقت وجود است که در هر اسمی مظهری یوساطت اسمی از اسماء  
الله تجلی مینماید پس مظهر قهار و جبار که مقهور و مقصورند مینماید  
موجود باشد چنانچه میفرماید

در کار خانه عشق از کفر ناگزیر است

آتش کرا بسوزد گر بو لهب نباشد

و عرفا میگویند که هیچ تجلی از مبداء مکرر نمی شود و یک  
مظهر مجلای او تجلی نمی شود پس بنا بر آنکه مصنوعات و مخلوقات  
مظهرند از حیثیت مظهریه همه خوبند چنانچه بعضی گفته اند

لقرم نسبت بخالق حکمت است چون بما نسبت دمی کفرافت است  
گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین

گفتا بکوی عشق هم این و هم ان کنند

چو خوبان مظهر روی الهند      پریشان مغربی حیران ازان روست  
نکو اندیشه کن ای مرد عاقل      که بت از روی هستی نیست باطل  
اگر کافر ز بت آگاه گشتی      کجا در دین خود کمراه گشتی  
مسلمان گر بدانستی که بت چیست      بدانستی که دین در بت پرستی است  
بدان کایزه تعالی خالق اوست      زینکو هر چه صادر کشت نیکوست

از این حیثیت که بت از هر چه باشد مخلوق خداست خوبست  
اما چون بت تراشیدن که کار کفار است کفر است باید دانست که  
هر گاه مصنوعات الهی غیر متناهی است باید اسماء الله نیز غیر متناهی  
باشد و حال اینکه مشهور نود و نه نام است و زیاده از هزار و یک  
نام نیست جواب از این سؤال آنکه نوع اسماء هزار و یکی است و  
در تحت هر نوعی افراد غیر متناهی مندرج است مثلا بوساطت غفور  
در افراد غیر متناهی جلوه نموده چنانچه حکیم سنائی در اول حدیقه  
آهازه باین معنی فرموده است

نامهای عزیز محترمش      منبع جود و معدن گرمش

هر یکی را افزون ز ملک و ملک

زان هزار و یک است و صد کم یک

و هر گاه مشرب اهل تصوف این باشد ازین حیثیت که ظاهر در هر مظهر  
اوست یعنی خالق و موجد همه افعال اوست هر چند کاسب در ظاهر  
عباد است اما عبد حقیقه وجود نیست و چون خالق عبد نیست این  
است که لسان الغیب فرموده که گناه با اختیار ما نبود و این مستلزم  
نسنن نیست چه از مقالات مرکز دایره عرفان و محیط عوالم ایقان  
آنکه ترك نشانین قابلیت يك ترك تاج او ندارد و فضای دارین وسعت  
يك پرواز او نشاید یعنی صوفی صاف ضمیر شیخ صفی الدین  
ارد یلی انارالله برهانه و دیگر کتب معلوم میشود که صوفی صاف

مشرب بغیر از شیعه اتنی عشری نمیباشد و الا تصوف خواهد بود  
و بعد از حصول علم باینمراتب هر چه از این قبیل شعر است نزد منصف  
دفع اعتراض ازان شد مثل

(۷۳) در کوی نیک نامی مارا گذر ندادند

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

(۷۴) حافظ بخود نیوشید این خرقه می الود

ای شیخ پاک دامن معذور دار ملوا

(۷۵) نقش مستوری و مستی نه بدست من و تست

انچه استاد ازل گفت بکن ان کردم

(۷۶) مکن بیچشم حقارت نگاه بر من مست

که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

(۷۷) بران سرم که خوشم می وگنه نکنم

اگر موافق تدبیر من شود تقدیر

(۷۸) مکن بنامه سیاهی گناه بر من مست

که اگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت

(۷۹) درپس اینه طوطی صفتم داشته اند

انچه استاد ازل گفت بگو میگویم

(۸۰) گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است

امید از کمال صاحب نظران آنکه بدوق (۱) سلیم در این اشعار

نظر فرمایند و از راه عیب جوئی بر نیایند

کمال سر محبت ببین نه نقص گناه

که هر که بی هنر افتد نظر بهیب کند

اگر کسی گوید چه ضرور است که شخص متکلم بکلامی شود

(۱) قام عفو برجرایم خطاکار ان بکشند و نامحتمل صحیح یابند بر ان حمل

نمایند که خطاشیوة غیر معصوم است وفي الحدیث القدسی لولا انکم تذبون فذهب

الله بکم و جاء بقوم یدنبون فیستغفرون فیغفر الله لهم (نسخه خطی قدیم)

که تاویلش محتاج بتکلفات بعیده و تصفات شدیدیه باشد جواب آنکه  
نیزه صاحب ذوق منصف تکلف نیست اما هرگاه کسی عیب جو باشد  
گذشته از شعر خواجه حافظ بر آیات و احادیث در اعتراض میکشاید  
مثل بعضی از معاصرین هدام الله تعالی در بعضی از رسائل خود  
ذکر نموده اند که هرگاه پای توجیه بمیان آید توجیه از جانب کفار  
هم می توان کرد و حال اینکه ندانسته اند که این قیاس مع الفارق  
است مثلاً توجیه کلام شیخ عطار که گفته است

ترا بر زره قره راه بینم      دو عالم تم وجه الله بینم  
دوین را نیست ره در حضرت تو      همه عالم توئی و قد رت تو  
بقرینه کلام دیگرش که میفرماید

بنام آنکه جان را نور و دین داه خرد را در خدا دانی یقین داد  
دو عالم خلعت هستی از او یافت فلک بالا زمین پستی از او یافت  
فلک اندر رکوع استاده اوست زمین اندر سجود افتاده اوست  
و کلام دیگرش که میفرماید

هرگز دیدی که هیچ مخلوقی      گردید خدای یا خدا گردد  
لیکن سخن درست این باشد      که ذات و صفات خود فنا گردد  
ایزد بزبان حال میگوید      او مان شود ولی زما گردد

چنانچه در دیباچه گذشت و همچنین توجیه کلام محی الدین  
اعرابی سبحان الذی اظهر الاشياء و هو عینها عن حقیقتها که مراد  
اینست که حقیقت او تحقق کائنات بواجب است مثل تحقق معلول  
بعلة و ثبوت پر تو بافتاب چه معلول قطع نظر از علت هیچ است  
بقرینه کلامهای دیگرش تاویل دارد چه مأموریم بنص صریح حضرت  
امیرالمؤمنین علیه السلام تاویل و توجیه کلام اهل ایمان آنجا که  
میفرماید لا تظن بكلمة خرجت من اخيك شرأ و انت تجد لها  
للخیر محملاً و در حدیث دیگر وارد است که اگر کلامی هفتاد  
محمّل بد داشته باشد و يك محمل نيك باید کلام برادر خود را  
بر آن محمل نيك حمل نمائی و کلام مسلمین محمول بر صحت است

بخلاف کافر که قرینه بر توجیه کلامش نیست چه غایه توجیهی که از جانب کافر کنیم اینست که او سجده صنم نمیکند بلکه مقصودش خداست مثل اینکه ما سجده بخاک کربلا میکنیم یا تعظیم حجر الاسود

اما این توجیه باطل است هر چند قصد کفار هم بر فرض محال این باشد چرا که شارع سجده صنم و شد زنار را از علامات کفر قرار داده یعنی هر کس این فعل از او صادر شود بر ما لازم است که احکام کفر بر او جاری کنیم چنانچه بر مرتد فطری حکم ارتداد جاری باید کرد هر چند توبه او عندالله مقبول باشد اما در ظاهر شرع قبول نباید کرد و اگر کسی بظاهر اظهار شهادتین کند باید حکم اسلام بر او جاری گردانید و اگر در واقع منافق باشد و ما ندانیم او داند و خدا قال الله تعالی ولا تقولوا لمن اتقى اليكم السلم لست مومنأ يتبعون عرض الحيوه الدنيا والله يريد الاخرة و فرق بسیار است میان صورتی که بنص آیات و احادیث مأمور بتاویل و توجیه باشیم مثل کلام اهل الله و صورتی که مأمور بتکفیر باشیم مثل اقوال و افعال کفار فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا و صد هزار عجب از مولوی که با دعوی اجتهاد از دقیقه این مسئله ضروریه فافل شده است لیکن لیس اول قاروره کسرت فی الاسلام و از کلام سلطان المحققین ناصر الملة و الدین مروج مذهب اثنا عشریه خواجه نصیر الدین است

موجود بحق واحد اول باشد باقی همه موهوم و مخیل باشد هر چیز ترا بغیر او در نظر است نقش دویمین چشم احوال باشد با آنکه دال بر وحدت وجود است اما بقین میدانیم که وجود ممکن و واجب را متحد نمی دانند پس کلام او را در اتحاد وجود تاویل باید کرد

(۸۱) در ازل هر کو بهرض دولت ارزانی بود

تا ابد جام مرادش هندی جانی بود

اشاره بحديث السعيد سعيد في بطن امه و الشقی شقی فی بطن

امه نموده یعنی شقاوت و سعادت هر کس بحسب تقاضای عین تا به

اوست و این همان معنی است که حکما میگویند مجعول نیست یعنی ذات و ذاتی علت نمیخواهد اری وجود وعدم که دو عارضند از برای ماهیت ممکنه علت میخواهند و این گنجایش نزاع ندارد چه بله و صبیان میگویند که حق تعالی انسان را موجود کرد و انسان را معدوم کرد و درغزل دیگر اشاره بهمین معنی فرموده

گفتم که بسی خط خطا بر تو کشیدند

گفتا همه ان بود که بر لوح جبین بود

بدانکه اشراقیین که میگویند ماهیه مجعولست نه باین معنی است که جاهل ماهیه را ماهیه کرده بلکه باین معنی است که ماهیه را بحیثیتی کرده که عقل انتزاع وجود از او می تواند نمود و از ماهیه معدومه نمی تواند پس متعلق حیثیت جعل ماهیه است باین معنی که مشائین می گویند که متعلق جعل وجود است نه باین معنی که وجود را وجود کرده و ماهیه را ماهیت بلکه ضم وجود بماهیه کرده و آنکه جعل ماهیه را باین معنی فهمیده که ماهیه را ماهیه کرده غلطی است فاحش چنانچه در شرح حکمت العین این معنی بوجه اوسط مذکور و مسطور است «خاتمه» در بیان تفالات که از دیوان اعجاز نشان ان سر حلقه

ارباب عرفان نسبت بهر کس جلوة ظهور یافته است

اول بصحت پیوسته که زمانیکه صاحب قران گیتی ستان صف ارای معرکه کشور گشائی مروج مذهب حق اتنا عشری شاه اسمعیل صفوی- الحسینی الیهادر خان انارالله برهانه بانهدام مقبره مخالفین امر فرموده بود روزی ملا مکس نامی که در رکاب ظفر اتساب بوده وارد مزار کثیر الانوار حافظ می شود ملا مکس در انهدام مرقد او جند تمام می نماید از انجا که فراست شاه جنت ارامگاه حقانیت خواجه شمس الدین را دریافته در پذیرائی مطلب او مدافعه میفرماید بعد از آنکه ملا مکس سماجت می نماید انحضرت صلاح چنین می بیند که از دیوان اعجاز بیان او در باب اعتقادش تفال بزنند تفال می آید

جوزا سحر نهاد حمایل برا برم یعنی غلام شام و سوکند میخورم

در ثانی الحال ملا مکس مصر می شود در انهدام و اعتنائی بقال  
نمی نماید ثانیاً درباب اینکه سماجت ملا مکس از راه درو دین و  
اعتقاد یا عناد است تفال می فرماید بقال این بیت می آید

ای مکس عرصه سیم رخ نه جولا نکه تست عرض خود میبری و زحمت مامیداری  
دویم - از بعضی تفات مسموع شد که روزی سلطان کشورستان  
شاه طهماسب الحسینی الصفوی با انگشتی که کمال تعلق را باو داشتند  
بازی می کرد در آن اتنا علی الغفلة ان انگشتی از دست ایشان می افتد و  
از نظر غائب می شود هر چند در مقام تفحص بر می آیند پیدا نمی شود  
حکم پیرچیدن بساط میدهند نمی آیند

اتفاقاً دیوان اعجاز نشان ان سر حلقه ارباب عرفان حاضر بوده  
شاه عالم پناه از ان تفال می نمایند بقال ان شاه فرخنده حال می آید  
دلی که غیب نمای است و جام جم دارد

ز خانمی که دمی کم شود چه غم دارد

شاه گیتی پناه چنانچه در حالت تعجب متعارفست دست بزانوی  
مبارک خود می زنند که سبحان الله ناکاه دست مبارکشان بران انگشتی  
می خورد که در شکافه قبا داخل شده بوده

سوم گویند در وقتی که حضرت صاحبقران ثانی شاه عباس الحسینی  
الصفوی را عزیمت تسخیر ولایت اذویایجان منظور نظر والا نهمت  
بود از دیوان بلاغت نشان لسان الغیب تفال می فرمایند بقال ان فرخنده  
اقبال می آید غزلی که مقطع ان این شعر است

عراقی و فارس گرفتنی بشعر خوش حافظ

یسا که نوبت بغداد و وقت تبریز است  
بعد از فال بی آنکه باحدی اظهار فرماید عنان عزیمت بانصوب  
معطوف فرمود باسهل وجهی ان ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره  
در می آید و از بعضی معتمدین که دران مجلس بهشت اثین حاضر  
بوده اند استماع نمود که نونهای حدیقه مصطفوی و نوکل ریاض  
مرتضوی شاه گیتی نشان سلطان نشان شاه عباس ثانی الحسینی الصفوی

بهادر خان که یکی از ملازمان ظفر استسایش سیاوش خان نامی بوده از ارکان دوات بسبب حسدی که فیما بین اقران می باشد او را متهم بتقصیری ساخته شاه عالم پناه را همواره ترغیب برقتل او می نموده اند که صلاح در کشتن است از آنجا که بی گناهی او اقتضا می نمود در این باب جناب شاهنشاهی تامل میفرمودند تا وقتی گفتگوی قتل سیاوش خان را تکرار می نمایند شاه عالم پناه از دیوان اعجاز بیان لسان الغیب تامل نموده بقال ان حمیده خصال غزلی می اید که این يك شعر ان است

شاه ترکان سخن مدعیان میشوند شرمی از مظلومه خون سیاوش باد  
غرض تفالات بیان واقع بل بلا تشبیه کالوحي المنزل از دیوان  
لسان الغیب زیاده از ان بمنصه ظهور رسیده که از عهده بیان توان  
برآمد در هر عصر و اوان هر کس از روی بی غرضی و صدق و صفا  
تفال زده غزلی بیان واقع امر مقصود او آمده چنانچه برخی از انرا  
هم قلم خواهد تحریر نماید دیوانی مبسوط و دفتری علیحده خواهد  
شد و از همین جهة ایشان را لسان الغیب میگویند که تفالاتی که از  
دیوانشان زده میشود غزلی که می اید نازل منزله غیب است و آنچه  
بر خود حقیر روی داده اینکه در تاریخ هزار و شصت و دویم هجری  
بنده وارد احمد اباد که پای تخت صوبه گجرات است هدم از جمله اعزاء آنجا کنگان  
يک نامی بود که برادری داشت یوسف بيك نام نقل نمود که قبل از این بسبب  
مقاتله که در نواحی احمد اباد فیما بین لشکر گجرات و صوبه در  
محل مزبور واقع گردید جمع کثیری از جانبین بقتل رسیدند و بعضی  
بواسطه جنگل و رود خانه که در جنب معسکر طرفین بود غرق و  
نا پیدا شدند از آنجمله یوسف بيك را جمعی حمل میکردند که در  
رودخانه غرق شده یا کرک این یوسف را دریده یا اسیر دشمن گردیده  
القصة کنگان بيك بجهة استفسار حال او تفال میزند بقال این

غزل می آمد

یوسف کم کشته بازاید به کنگان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم/مخور

بعد از اندک زمانی یوسف بيك باز آمد

دیگری از امرای نقل نمود که مرا پسری کوچک بود که کمال تعلق باو داشتم از قضا برحمت حق پیوست در آن حین در خاطر من خطور کرد که آیا حق تعالی در این سال عوض انرا بمن گرامت خواهد فرمود تفال بدیوان اعجاز نشان لسان الغیب زدم این غزل بقال من آمد

نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند

یکی همی رود و دیگری همی آمد  
بعد از چند روز اثر حمل ظاهر و بعد از انقضاء مدت معین پسری متولد شد

دیگر فقیر در اوایل سن که در ولایت مالوف ابا و اجداد متوطن بودم بعضی از مقدمات علمیه را تحصیل نموده بودم اما پیوسته از روی تمکن شیراز حفظه الله تعالی عن الامواز و استفاده از یا کان آن دیار بمقاد بشیراز ای و فیض روح قدسی بخواه از مردم صاحب کمالش مکتون خاطر بود تا روزی در باب آمدن شیراز و توقف در کنج مدرسه و اشتغال بدرس از دیوان فیض بنیان آن سر حلقه ارباب عرفان تقالی نمودم بقال آمد

دلا رفیق سفر بخت نیک خواست بس

نسیم روضه شیراز و خاک راحت بس

دیگر ز منزل جانان سفر مکن درویش

که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس

و آنچه در عصر این کمینه مؤلف روی داده اینست که فتحعلی یک پسر امام قلی خان در نهایت حسن و جمال رنگ و رخسار دل فریب را از باده کلرنگ دو آتشه نموده قبای سبز زرافشانی بر قامت رعنا سرو اسما مرتب ساخته بخانه سوزی دلهای ویران پرداخته روز جشن که او اخر ماه رجب باشد بزیارت مزار آن سر حلقه اهل عرفان آمد و از دیون لاغت نشاش تقالی نموده بقالش این بیت آمد

سر مست در قبای زرافشان چو بگذری

یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن

در این حالت فتحعلی بیک فرمودند نذر کردیم چون در ایفای  
وعدۀ تاخیری رخ نمود چنین مشهور است که در هفته دیگر که به  
زیارت آمدند باز از دیوان اعجاز بیانی تقالی زدند بقالش غزلی آمد  
که این بیک شعرش هست

گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدم

وعدۀ از حد بشد و مانۀ دو دیدیم و نه بیک

در آن حال سنک مزار آن زنده دل اهل عشق را از یوسه  
های بیایی تنک شکر ساخت چنانچه در شعر دیگر لسان الغیب فرموده  
بگشایسته خندان و شکر ریزی کن

خاق را از دهن خویش بینداز به شک

والحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و اله الاطهار  
ثم اختم عاقبه امور دنیانا و اخرتنا بمات امله بفضلک و رحمتک  
یا ارحم الراحمین

قد ختم تحریرہ یوم الخامس عشر من شهر شعبان المعظم من

شهور سنہ ۱۳۴۵

## (ترجمہ بند)

از آثار ادیب الممالک

این ترجمہ بند را در جنک خود یکی از دوستان بنام ادیب -  
الممالک ضبط کرده ولی نگارندہ را یقین حاصل نیست کہ از آثار آن  
استاد فقید باشد و چون خالی از لطافت و ملاحظتی نیست و علاوه  
شرح حال ابتداء روزگار است درج گردید و ہر گاہ کسی گویندہ و  
شاعر را بیقین میدانند کیست متمنی است اطلاع دہد

### ترجمہ

ای کردہ کسب نور زرخسارت افتاب هستت ہلال بر سر ہر ماہ در رکاب  
تا نعل کفش پای تو گردد با جذب القصہ مدح و وصف نماید در این کتاب